

در این شماره:
توهم به توان چند
نگاهی به فیلم ۹۹ خانه
یاوه های سپاه قدس (واقعیت کمونیسم)
کدام پایان بر این شرایط کوفتی؟!
گزارشی ارسالی

آتش • شماره ۵۵ • خرداد ۱۳۹۵
email: atash1917@gmail.com

استثمارگران بین المللی از جان مردم چه می خواهند؟



اسلامی را در تنگنا قرار داده است. به طور مثال، فساد در اقتصاد ایران به درجه‌ای ریشه دوانده که مساله‌ای به نام «پولشویی» را غیرقابل حل کرده است. یا شرط «مبارزه با تأمین مالی تروریسم» اشاره به حمایت‌های جمهوری اسلامی از حزب الله لبنان است؛ شرطی که جمهوری اسلامی قادر نیست به آسانی به آن تن بدهد. نه تنها به خاطر این که منافعش

ادامه در صفحه ۳

فوری، مقابل جمهوری اسلامی گذاشته است که «اصلاحات اقتصادی، تغییر ساختار بانکی در ایران، حل مساله‌ی وام‌های معوقه، مبارزه با پولشویی، مبارزه با تأمین مالی تروریسم» از جمله آن‌ها است. خلاصه‌ی پیام امپریالیست‌ها به جمهوری اسلامی این است که اگر می‌خواهید به نظام اقتصادی جهانی بازگردید و از «مزایای» گلوبالیزاسیون بهره ببرید باید این شروط را بپذیرید. اما خود این شروط از هم اکنون، دولت

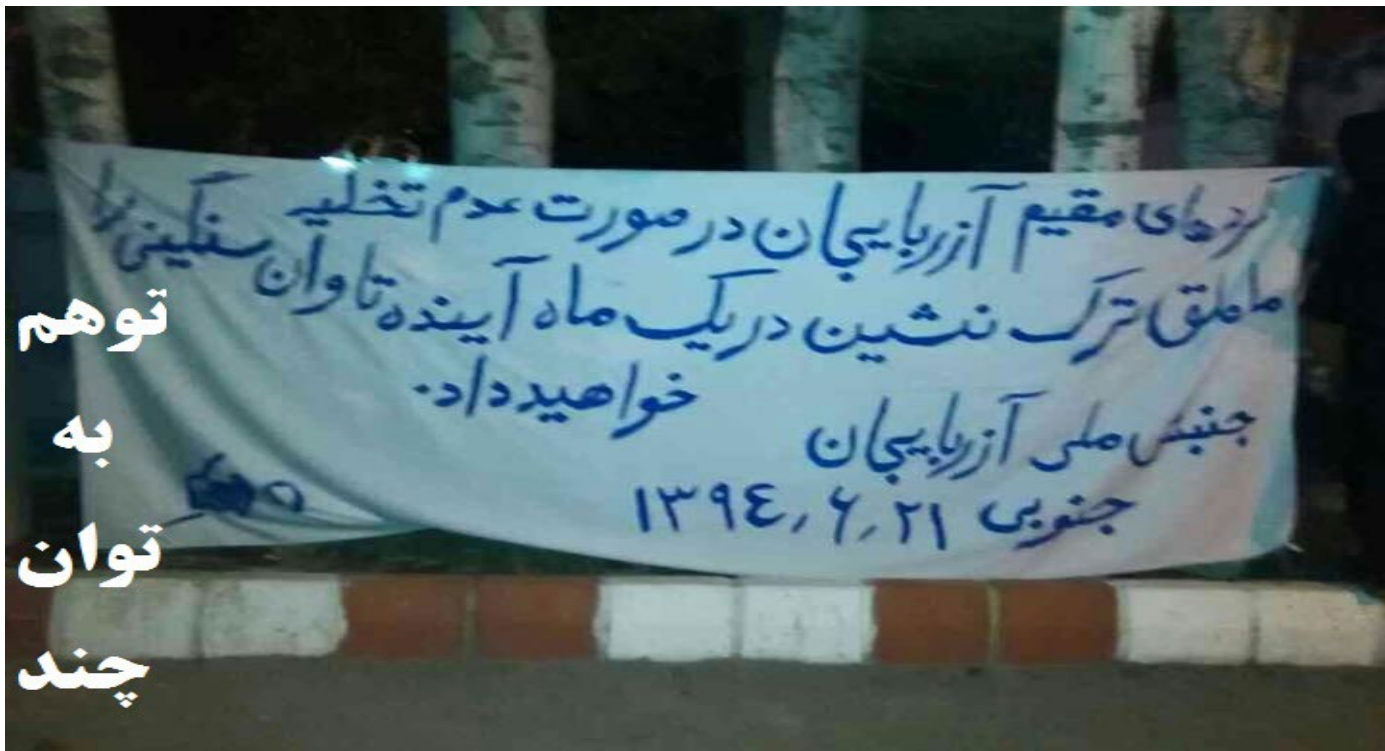
بعداً صندوق بین‌المللی در گزارش خود آن را تعدیل کرد. تشویق‌های امروزی نمایندگان نهادهای امپریالیستی را نیز نباید جدی گرفت چون واقعی نیست.

این که پشت درهای بسته چه بده‌بستان‌هایی میان نمایندگان بزرگ‌ترین نهاد مالی امپریالیستی و جمهوری اسلامی صورت گرفته مشخص نیست. اما آن حدی که در مطبوعات و سایت‌های خبری منعکس شده نشان می‌دهد صندوق شروطی را برای اجرای

تشویق قرار داد.

البته بسیاری به‌خاطر دارند که در دوره‌ی احمدی‌نژاد و زمان حذف یارانه‌ها، هیئتی دیگر از صندوق بین‌المللی پول به ایران آمد و درست هنگامی که تورم و از هم پاشیدگی اقتصاد ورشکسته‌ی ایران سر به آسمان می‌کشید، در گزارش خود از کاهش نرخ تورم در ایران صحبت کردند و کابینه‌ی احمدی‌نژاد را به‌خصوص به‌خاطر اجرای فرامین صندوق و حذف بیش از ۶۰ میلیارد دلار یارانه از کالاهای اساسی، ستودند. در آن موقع، آش آن حد شور بود که

۲۶ اردیبهشت، دیوید لیپتون، معاون مدیر صندوق بین‌المللی پول (آی‌ام‌اف) همراه با هیئتی به ایران آمد. مقامات جمهوری اسلامی باخوش‌رقصی اعلام کردند که لیپتون ارشدترین مقامی است که از طرف صندوق بین‌المللی طی ۳۰ ساله اخیر وارد ایران شده است. ولی‌الله سیف، رییس کل بانک مرکزی در دیدار با وی گفت که تنگناهای مالی ایران بسیار است و ملت‌سازانه خواستار کمک صندوق بین‌المللی پول برای پیوستن هرچه سریع‌تر ایران به بانکداری جهانی شد. اکبر ترکان، دبیر شورای عالی مناطق آزاد ایران در ملاقاتش با این هیئت گفت: «سرمایه‌گذاران خارجی هنوز اقدام جدی برای تأسیس بانک خارجی در مناطق آزاد کشور انجام ندادند... و کلیه‌ی تلاش‌های جمهوری اسلامی ایران برای جلب و استقرار بانک‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی در کشور پس از لغو تحریم‌ها تاکنون بی‌نتیجه بوده‌اند...» (۱) دیوید لیپتون در این دیدارها اظهار کرده: «پس از برجام، ایران با فرصت‌های مناسبی روبه‌رو شده و می‌تواند به‌صورت عمیق‌تری با اقتصاد جهانی ادغام شود...» و اضافه کرد: «انعطاف‌پذیری و آزادسازی اقتصادی، حذف قوانین و مقررات دست‌وپاگیر دولتی و انجام تغییرات لازم در زمینه‌ی مالکیت‌های دولتی و پیاده‌سازی موفق روند خصوصی‌سازی از الزامات الحاق به تجارت بین‌الملل است و صندوق بین‌المللی پول آماده است تا حمایت‌های فنی و مشورتی خود را برای آماده‌سازی بخش خصوصی در این زمینه ارایه کند.» وی تأکید کرد: «در سه مرحله ثبات‌بخشی اقتصاد، آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی، اصلاح ساختار صورت می‌گیرد.» نماینده‌ی صندوق همچنین اقدامات دولت روحانی را در «تثبیت اقتصاد و کنترل تورم» مورد



نگاهی به انتخابات ارومیه

رقابت میان کاندیداهای مورد تأیید شورای نگهبان برای انتخابات دهمین دوره مجلس شورای اسلامی در ارومیه، امسال دارای بار و معنی سیاسی خاصی بود. علاوه بر رقابت سراسری میان دو جناح حاکمیت یعنی اصول‌گرایان و اعتدالیون، دو گرایش ناسیونالیستی ترک و کرد نیز روی تصاحب سه کرسی مجلس رژیم از این حوزه، حساب ویژه‌ای باز کرده بودند.

علاوه بر توهم پراکنی‌های اصول‌گرایان، اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایان، در این دوره برخی از الیت ناسیونالیست ترک و کرد هم به توهم دیگری برای کشاندن مردم به پای صندوق‌های بازی دوسر، لجن انتخابات در سایه‌ی حاکمیت جمهوری اسلامی دامن می‌زدند. توهم کوبیدن مهر مالکیت ترک‌ها بر آذربایجان و توهم کوبیدن مهر مالکیت کردها بر ارومیه و شهرهایی مانند آن، هدایت‌گر این بازی انحرافی و استراتژی باخت-باخت برای توده‌های مردم بود.

بعضی از چهره‌ها و جریان‌ات ناسیونالیست و شونیست ترک، چند سالی است که به‌طور مشخص به خلق، پروراندن و ترویج باورهای عظمت‌طلبانه، دیگری‌ستیزانه و عموماً بی‌اساس و توخالی بر علیه کردها و ارمنی‌ها مشغولند. از نظر اینان، هر غیر ترکی در آذربایجان مورد نظرشان که مرزهایش از رشت تا سقز و از منطقه مکریان (۱) تا همدان و اراک کشیده شده، یک «خارجی» و «مهاجر» است که در بهترین حالت باید به‌عنوان یک مهمان ابدی، «سپاسگذار ملت ترک» برای دادن مجوز اقامت به او در «خاک تاریخی

آذربایجان» باشد! این قماش ناسیونال-شونیست‌ها و پان‌ترک‌ها با تمام ژست و ادعایی که در مورد ضدیت با دولت شونیستی ایران دارند اما در بسیاری از موضع‌گیری‌های سیاسی و ایدئولوژیک ضد کردی جمهوری اسلامی با رژیم و کارگزاران اصلی آن در استان، متحد شده و در کنار دستگاه‌های سرکوب و جنایت قرار می‌گیرند. در ادبیات این بخش از ناسیونالیست‌های ترک، احزاب مسلح کردی ضد جمهوری اسلامی می‌شوند «سازمان‌های تروریستی»، اعضا و شهدای آن‌ها می‌شوند: «تروریست‌های به‌هلاکت رسیده» و مزدوران سپاه پاسداران و ارتش و بسیج رژیم هم می‌شوند «شهدای آذربایجان». استدلال آنان چنین است که کردها، خواهان تجزیه‌ی «خاک تاریخی آذربایجان» و ضمیمه کردن آن به «کردستان بزرگ» هستند و حتی مدعی‌اند احزابی مانند پژاک، توسط جمهوری اسلامی و برای تضعیف «جنبش ملی آذربایجان» به‌وجود آمده و آزادانه فعالیت می‌کنند. به این ترتیب در دستگاه ایدئولوژیک و ارزشی عجیب‌وغریب این قسم از ناسیونالیسم ترک، علاوه بر فارس‌ها و ارمنی‌هایی که ظاهراً «تاریخاً و نژاداً» دشمن ترک‌ها هستند، کردها هم به‌عنوان یک «خطر بالقوه» ارزیابی می‌شوند و برای خنثی کردن این خطر می‌توان با مرتجع‌ترین و جنایتکارترین مزدوران جمهوری اسلامی از جمله، ملا حسنی و نادر قاضی‌پور متحد شد و از آنان حمایت کرد. هدف، یک چیز است: جلوگیری از روی کار آمدن کاندیداهای کرد و ممانعت از فعالیت‌های فرهنگی و هویت‌طلبانه‌ی کردها در آذربایجان غربی و منطقه مکریان، ولو به‌شرط هم دست شدن با رژیم ایران.

کردستان ترکیه و پ‌ک‌ک با ارتش و دولت فاشیستی-اسلامی ترکیه نیز منجر به تقویت این خط ارتجاعی و تفرقه‌افکنانه از سوی ناسیونال-شونیست‌های ترک در مناطقی مانند ارومیه شده است. برای این دسته از نظریه‌پردازان و سخن‌گویان سرمایه‌داران ترک و مدافعین مفاسدی چون اردوغان و علی‌اف، پیروزی مرتجعینی مانند قاضی‌پور، بهادری و حضرت‌پور و ورودشان به مجلس دهم ارتجاع اسلامی به‌عنوان «انقلاب ملت ترک ارومیه» و «پیروزی مدنیت بر تروریسم» جشن گرفته شد. (۲) آن‌ها حتی مسئله‌ی شیعه و سنی را و نیز این‌که «ارومیه باید یک شهر ترک و شیعه باقی بماند» در کارزار تبلیغاتی‌شان گنجانده‌اند.

از سوی دیگر، گرایشی در میان برخی از ناسیونالیست‌های کرد وجود داشت تا با چشم‌پوشی بر سی و هفت سال جنایت و تبه‌کاری جمهوری اسلامی در سراسر کردستان، زیر بار شرکت در نکت‌بازی انتخاباتی این رژیم بروند و اصطلاحاً انتخابات را به تریبونی جهت بیان و اثبات «موجودیت تاریخی» کردها در ارومیه و برخی دیگر از شهرهای آذربایجان غربی و منطقه‌ی مکریان مانند نقده، سلماس و خوی تبدیل کنند. این گرایش به‌ویژه در سایه‌ی توهم نسبت به خطومشی رفرمیستی و استراتژی سازش‌کارانه‌ی حزب دمکراتیک خلق‌ها (ح‌د‌پ) در انتخابات سال ۲۰۱۵ ترکیه، تقویت شد. احزابی مانند پژاک، امیدوار بودند که بتوانند با الگوبرداری از احزاب برادرشان در کردستان ترکیه، بساط سازش با دولت ارتجاع را در ایران نیز پهن کنند. پژاک، این روند را با نامه‌نگاری به حسن روحانی پس از روی کار آمدن دولت او در سال ۱۳۹۲ آغاز کرد. اگرچه، دو فاکتور مهم

رد صلاحیت گسترده‌ی کاندیداهایی که پژاک به آن‌ها امیدوار بود و بر باد رفتن سریع توهم رفرم و سازش در کردستان ترکیه و آغاز دور جدیدی از جنگ در این منطقه، باعث شد خط سازش‌کارانه‌ی شرکت در انتخابات آن‌چنان که برخی بورژوا-رفرمیست‌های کرد انتظار داشتند، پیش نرود و تقریباً تمامی احزاب و سازمان‌های ناسیونالیست کرد به تحریم انتخابات پرداختند، اما باز هم گرایش فراخوان به شرکت در انتخابات رژیم با اهداف ناسیونالیستی در میان برخی از روشنفکران و جریان‌ات کردی ادامه یافت. (۳)

در کشاکش چنین جنگ حیدر-نعمتی و در کوران تقویت گرایش‌ات ناسیونالیستی در مناطقی مانند ارومیه، لغزیدن به‌جانبداری از بورژوا ناسیونالیست‌های هر ملتی اعم از فارس، ترک، کرد و غیره، نخستین خطای استراتژیک است. خطا و توهم دوم آن‌جا است که در گروکشی ملی‌گرایان به مشارکت در بازی سراسر دروغ و فریب رژیم جهل و کثافت اسلامی بیفیتیم و بخواهیم منافع بلندمدت توده‌های مردم کرد و ترک را از طریق مجلس ارتجاع و کاندیداهای مورد تأیید رژیم پیش ببریم. تشدید دشمنی و رقابت میان توده‌های دو ملت کرد و ترک، آرزوی جمهوری اسلامی و گرمابخش بازار بنجل‌فروشی ناسیونالیست‌های دو ملت است. منافع و آینده‌ی توده‌های مردم در ارومیه و سراسر ایران، یک‌سره از اهداف، ایدئولوژی، برنامه و چشم‌انداز ملی‌گرایان و رفرمیست‌های هر ملتی جدا است. در مقابل تشدید رقابت عبث و انحرافی میان ترک و کرد و توهم کوبیدن مهر مالکیت این یا آن ملت بر ارومیه یا

هر شهر دیگری، باید بر انترناسیونالیسم کمونیستی پای فشرده و بر این حقیقت تاریخی اصرار کرد که ارومیه و شهرهایی مانند آن مایملک تاریخی بورژوا ناسیونالیست‌های هیچ ملتی نبوده و نیستند. ارومیه از آن کارگران و زحمتکشان و توده‌های مردم کرد، ترک، ارمنی و آسوری است که در شهر و روستای آن کار و تلاش و زندگی می‌کنند. همچنین در مقابل توهم رفرم و توهم تأمین منافع توده‌های مردم از طریق جمهوری اسلامی و بازوها و ابزارهای سیاسی و ایدئولوژیک آن (از جمله بازی انتخابات) باید بر انقلاب تأکید کرد و مرز میان ستیز و سازش با ارتجاع را از طریق فراگیر کردن ضرورت و نیاز عاجل به انقلاب کمونیستی، ترسیم کرد.

مختصات درک نوینی از انترناسیونالیسم پرولتری و انقلاب کمونیستی، در سنتز نوین کمونیسم توسط باب آواکیان تدوین شده است. آن را به‌طور گسترده به‌میان مردم ارومیه ببریم و حول آن، جنبشی برای انقلاب را سازماندهی کنیم. این، تنها راه آغشته نشدن به ارتجاع جمهوری اسلامی و ناسیونالیسم ترک و کرد است. ■

یادداشت:

۱- مکریان به منطقه‌ی امیرنشین‌های قبایل کرد جنوب دریاچه‌ی ارومیه در قرون ۹ تا ۱۳ گفته می‌شد که شامل شهرستان‌های بوکان، مهاباد، اشنویه، سردشت، پیرانشهر، نقده، تکاب، شاهین‌دژ و میانداوب امروزی بود. منطقه‌ی مکریان در دوره‌ی پهلوی اول در تقسیمات کشوری جزو استان آذربایجان غربی قرار گرفت.

۲- رک بیانیه‌ی شماره‌ی چهار تشکیلات مقاومت ملی آذربایجان به تاریخ ۱۳/۲/۱۳۹۵ در سایت صدای دانشجوی آذربایجان جنوبی (اوترنجی سسی) و آن روی سکه در انتخابات اخیر ارومیه - حسن کریم زاده - سایت گوناژ تیوی

۳- برای نمونه رک به نقطه نظراتی درخصوص مهار پان ترکیسم در آذربایجان غربی - سیروان خسروزاده - سایت پایگاه خبری تحلیلی روز

حسام سیه سزایی

حکم به داشتن چنین پایگاه‌هایی در منطقه می‌کند و دست کشیدن از این منفعت برایش یک شکست بزرگ است، بلکه همچنین به این دلیل که بی‌شک هرگونه تصمیم و اقدامی در این زمینه، آتش افروخته‌شده‌ی میان جناح‌های درون حاکمیت را داغ‌تر خواهد کرد. اما توصیه‌ها و فرامین صندوق بین‌المللی پول (آزادسازی اقتصادی، خصوصی‌سازی و...) همان سیاستی است که دهه‌ها در دیگر کشورهای جهان به‌پیش بردند و نتایج‌اش برای میلیون‌ها توده‌ی مردم، فاجعه‌بار و نابودکننده بوده است. در ایران نیز برنامه‌ها و سیاست‌های این نهاد امپریالیستی که دست‌درست دولت سرمایه‌دار جمهوری اسلامی قصد اجرایش را دارند و رویایی که برایش درس می‌پروارند، به کابوس توده‌ها تبدیل خواهد شد.

قریب به ۷۰ سال است که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نقش عمده‌ای در گسترش سلطه‌ی امپریالیستی در کشورهای موسوم به «جهان سوم» و عمیق‌تر کردن شکاف میان فقر و ثروت در دو نوع کشور، امپریالیستی و تحت سلطه داشته است. این دو نهاد در سال ۱۹۴۴ به‌عنوان بخشی از نقشه‌های امپریالیسم آمریکا برای تجدید ساختار سلطه بر اقتصاد جهانی و حدادی یک بلوک امپریالیستی تحت رهبری آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت. در دهه‌ی ۵۰ میلادی صندوق، دست به اجرای «پروژه‌های توسعه» در کشورهای تحت سلطه زد. پروژه‌هایی مانند سدسازی، جاده‌سازی و نیروگاه‌های برق در خدمت به سودآوری موسسات و بانک‌های امپریالیستی به‌جریان افتاد. هدف اصلاحات ساختاری و مالی که صندوق بین‌المللی پول در کشورهای سه قاره (آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین) جلو برد، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی، نابودی اقتصادهای بومی و تقویت سلطه‌ی امپریالیسم بر این مناطق بود. مدیران این دو نهاد حتا مسئولیت تصمیم‌گیری سیاسی را در مورد وام‌هایی که به کشورهای فقیر وام‌گیرنده می‌دهند، دارند. تمام شرایط اصلاحات اقتصادی را آن‌ها تعیین می‌کنند به‌گونه‌ای که حداکثر سود تأمین شود. کجا سرمایه‌گذاری بشود، کجا تخریب شود، کدام حیطه‌ی تولید که معاش توده‌ها متصل به آن است تعطیل شده و سرمایه به‌کدام حیطه که سودآورتر است شیف‌ت کند، چگونه هزینه‌های دولت کم شده و اختیار به بخش خصوصی داده شود، خدمات اجتماعی قطع شود، قیمت‌ها آزاد شده و مالیات افزایش یابد و... تماماً توسط این نهادها به اقتصادهای تحت سلطه تحمیل شده و توسط دولت‌های ارتجاعی و سرمایه‌داران بومی این جوامع به‌اجرا

درمی‌آیند. بار سنگین و خانمان‌برانداز این رفرم‌های امپریالیستی را توده‌های مردم بر دوش می‌کنند. در نتیجه‌ی سدسازی‌های عظیم و غیرضروری این «پروژه‌های توسعه»، میلیون‌ها انسان از محیط زندگی و زمین‌های زراعی‌شان کنده و آواره‌ی شهرهای بزرگ شدند. این پروژه‌ها، جنگل‌ها و رودخانه‌ها را به‌حدی تخریب کرد و به محیط زیست آسیب رساند که چندین نسل از انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. با شروع دوره‌ای که گلوبالیزاسیون سرمایه‌داری نام گرفت، این روند نابودی و تخریب، شتاب دیوانه‌واری پیدا کرد. پروژه‌های صندوق بین‌المللی پول در اندونزی صدها هزار انسان را به فقر و فلاکت کشاند. در برزیل، پروژه‌های جاده‌سازی موجب سرعت گرفتن نابودی جنگل‌ها شد. در کشور غنا، نیمی از درختان جنگلی که زیستگاه طبیعی گونه‌های جانوری بودند از میان رفتند و سطح جنگل‌ها به ۲۵ درصد میزان طبیعی کاهش یافت. طرح‌های صندوق، کشور نیجریه را در آستانه‌ی قحطی قرار داد. اجرای برنامه‌ی «رفرم اقتصادی» در کشور هند آن‌چنان دهقانان را زیر بار قروض سنگین و کمرشکن برد که پدیده‌ای با‌عنوان «خودکشی دسته‌جمعی» شکل گرفت. ده‌ها هزار دهقان خودکشی کردند. این خودکشی‌های دلخراش، نتیجه‌ی بلافصل برنامه‌ی رفرم اقتصادی است که راه را برای نفوذ عمیق‌تر شرکت‌های چندملیتی در روستاهای هند باز کرده است. برای بسیاری از توده‌های ستم‌دیده در جهان که طعم تلخ «رفرم اقتصادی» امپریالیستی را چشیده‌اند، نام صندوق بین‌المللی پول مترادف است با استثمار بی‌حدوصصر، فقر و آوارگی، ریاضت‌کشی، نابودی اقتصادهای بومی.

این آشی است که امپریالیست‌ها و جمهوری اسلامی برای توده‌های مردم ایران تدارک دیده‌اند.

ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی برای ادغام عمیق‌تر در اقتصاد جهانی باید به این طرح‌ها تن بدهد. جمهوری اسلامی مداوم تحت فشار نهادها و شرکت‌های امپریالیستی برای خصوصی‌سازی‌ها است. لازمه‌ی خصوصی‌سازی، آزادسازی قیمت‌ها است تا امکان رقابت‌جویی میان سرمایه‌های مختلف خارجی و داخلی فراهم شود. طرح سهمیه‌بندی بنزین که در سال ۱۳۸۶ به‌اجرا در آمد و موجب برافروخته شدن خشم توده‌ها و اعتراضات گسترده شد، فقط گوشه‌ای از این طرح‌های اقتصادی است. خصوصی‌سازی، باز کرد ن درهای کشور به روی واردات بیشتر، غارت افزون‌تر ثروت و منابع تولیدی کشور، تشدید استثمار و کشیدن شیرهای جان مردم، همه‌وهمه بخش‌های لاینفک این طرح‌هاست که کشورهای تحت سلطه

باید از آن پیروی کنند.

امروز، صحبت‌های ضدونقیضی که از طرف مقامات حکومتی بر سر افزایش بهای حامل‌های انرژی، حذف یارانه ۵ میلیون خانوار، خصوصی‌سازی بخش بهداشت و ... می‌شود، تدارکی برای آغاز این جریان است. جمهوری اسلامی که به‌دلیل کشمکش‌های چندین دهه‌اش با غرب، دیرتر از دیگر دولت‌های ارتجاعی در منطقه و جهان وارد این پروسه شده، امروز هر و افسارگسیخته آماده است که برای نجات اقتصاد ورشکسته و کل حاکمیت‌اش، دار و ندار کشور را به حراج بگذارد. به‌قیمت استثمار وحشیانه‌تر کارگران، نابودی بیشتر اقتصاد کشاورزی، گسترش حاشیه‌نشینی، فقر و بی‌چیزی بیشتر توده‌ها، و درمقابل، افزایش حقوق‌های ماهیانه صدمیلیون تومانی برای انگل‌های اسلامی (۲) و به مالکیت خصوصی درآوردن ثروت‌های اجتماعاً تولیدشده توسط رنج و کار میلیون‌ها انسان زحمتکش.

قاعده و قانون و کارکرد منطق نظام سرمایه‌داری همین است. اگر مردم ما در مقابل این منطق ایستادگی نکنند، اگر در مقابل این طرح‌های خانمان‌برانداز مقاومت نکنند، اگر مانع اجرای این سیاست‌های ضد‌مردمی نشوند، آینده‌ی به‌مراتب تیره‌تری در انتظار اکثریت جامعه خواهد بود.

بله! اقتصاد ایران با تمام جوانبش نیازمند یک دگرگونی بسیار عمیق است. ما نیازمند اقتصادی هستیم که بر ستم و استثمار مردم استوار نباشد، ملاک و معیار نباشد. بر اساس مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و برنامه‌ریزی اجتماعی قرار داشته باشد. برای حل مشکلات و تأمین نیازهای اجتماعی بر تعاون مردم تکیه داشته باشد. این اقتصاد سوسیالیستی است که از طریق انقلاب پرولتری و برقراری نظام سوسیالیستی به‌دست می‌آید. در این نظام، دیکتاتوری پرولتاریا بر سرمایه‌داران اعمال می‌شود. اما این قدرت، هدفی در خود نیست، بلکه برای نیک‌بختی بشریت است. برای آفریدن شرایطی که خود این دیکتاتوری هم به موزه سپرده می‌شود. برای دستیابی به جامعه‌ی کمونیستی. ■

«آتش»

۱: نقل از ایسکانیوز

۲: روزنامه آرمان ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۵ نوشت: «در نظام سلامت کشور حتی در بخش دولتی شاهد هستیم چند هزار نفر به‌طور مستمر و ماهیانه مبلغ چند ده و گاهی چند صدمیلیون تومان دریافت می‌کنند درحالی‌که دریافت‌کنندگان این ارقام کمترین تأثیر را در فرایند درمانی مردم دارند.»

کدام پایان بر این شرایط کوفتی؟!

«پرونده، مختومه شد!» چون نه شکایتی در این باره وجود داشت نه مدرکی دال بر وقوع جنایت. این‌ها حرف‌های قاضی جمشید ایلخانی بازپرس شعبه هشتم دادسرای امور جنایی تهران درباره‌ی پرونده‌ی خودکشی سه خواهر در نظام‌آباد تهران است. این سه خواهر مجرد که بین ۴۳ تا ۵۰ ساله بودند در اواخر سال گذشته با استنشاق گاز به زندگی خود پایان دادند. وقتی جان انسان‌ها برای یک حکومت ارتجاعی و ضد مردمی ارزشی نداشته باشد به همین سادگی، پرونده مختومه اعلام می‌شود.

آمار خودکشی در ایران به طرز هولناکی افزایش یافته است. یکی از مسائلی که برابعد وخیم این ماجرا می‌افزاید، افزایش میزان خودکشی در میان نوجوانان و دانش‌آموزان است. خودکشی دانش‌آموزان در ایران بیش از هر چیز به بریدن آن‌ها از اجتماع برمی‌گردد. اجتماعی که سیستم آموزشی آن نیز مانند سایر بخش‌هایش پر از فشار و سرکوب و اجبار و خفقان دینی است. سیستم آموزشی و مدرسه در خودکشی نوجوانان نقش دارند.

دستفروشی که خود را زیر مترو می‌اندازد یا به آتش می‌کشد. دختر ۱۴ ساله‌ای که خود را دار می‌زند. مردی که خود را از پل عابر به زیر می‌اندازد. زنی که خود را در ایلام آتش می‌زند. زنی که خود و دو فرزندش را یکجا «خودکشی» می‌کند. دانش‌آموز یزدی که به علت اختلاف با پدرش خود را از آپارتمان پرت کرد. دختری که در کرمانشاه با قرص برنج به زندگی‌اش خاتمه داد. این‌ها فقط مشتکی از خروار بحران خودکشی در کشور هستند. خرواری که این بار، ثمره‌ی مرگ

داده و زندگی انسان‌ها را می‌گیرد. طبق آمار پزشکی قانونی کشور، آمار خودکشی در سال ۹۲ نسبت به سال ۹۰ افزایش ۱۱۰۲ درصدی داشته است. خودکشی در کشور به ازای ۴۰۹ نفر از صد هزار نفر در سال ۸۹ به ۵۰۳ نفر از صد هزار نفر در سال ۹۲ رسیده است. براساس آمار سال ۲۰۱۴ سازمان جهانی بهداشت، روزانه حدود ۸۰۰ هزار نفر خودکشی می‌کنند یعنی یک نفر در هر ۴۰ ثانیه. طبق آمار در سراسر دنیا میزان خودکشی مردان بیشتر از زنان و خودکشی در میان زنان متأهل از زنان مجرد، بیشتر است. تنها در سه کشور چین، هند و ایران میزان خودکشی در زنان، بیش از مردان است.

در تحلیل از افزایش آمار خودکشی‌ها به علل زیادی اشاره می‌شود. روزنامه قانون نوشت: «خودکشی در ایران علت‌های مختلفی دارد: اختلافات زناشویی، عشق و تمایلات شدید عاطفی و علل ناموسی، ناراحتی‌های روانی، شکست در عشق و اختلافات روانی و شخصیتی، مشکلات ناشی از شکست‌های تحصیلی، استرس‌ها، فشارهای روانی و روحی ناشی از آن‌ها (فشارهای عاطفی، فشارهای تحصیلی مانند کنکور، نقایص جسمی و فیزیکی در نسل جوان) و احساس پوچی و بی‌هدفی و افسردگی فقر و تنگدستی، بیکاری، اخراج از کار و شرایط نامساعد اقتصادی مسائل و معضلات زندگی شهری و وضعیت نابه‌سامان زندگی، ضعیف شدن اعتقادات مذهبی، برملا شدن اسرار و حقایق خصوصی زندگی فرد.»

از نادرستی تحلیل ضعیف شدن اعتقادات مذهبی که بگذریم، در این چنین تحلیل‌هایی فقط به سطح معضل پرداخته می‌شود و علل اساسی نادیده گرفته می‌شود. خودکشی یک پدیده‌ی فردی و براساس اختلافات روانی فرد نیست. خودکشی یک معضل حاد اجتماعی و متأثر از شرایط زیست اجتماعی است. بیشتر خودکشی‌ها ریشه در مناسبات غیرانسانی حاکم بر جهان کنونی (و همچنین ایران) دارد که در حیطه‌ی اقتصادی و یا فشار اجتماعی ناشی از باورهای متحجر و سنت‌ها و مذهب بروز می‌کند. شرایط وخیم اقتصادی و تنگناهای حاصل از آن روزبه‌روز زندگی انسان‌های بیشتری را به ورطه‌ی نابودی می‌کشد. نرخ بالای بیکاری، تورم، نداشتن امنیت شغلی، حقوق‌های معوقه، فقر، ناامیدی، نداشتن آزادی فردی و اجتماعی، اعتیاد، فحشا و... از یک‌سو و فشارهای ناشی از زندگی در جامعه‌ی مذهبی و وجود سنت‌های عقب‌مانده ازسوی‌دیگر، چنان عرصه را بر انسان‌ها تنگ کرده که دست به خودکشی می‌زنند. کسی که خودکشی می‌کند از این دنیای پر از تبعیض و تحقیر و ستم خسته شده است و چون چیزی برای جایگزین کردن ندارد (یا فکر می‌کند که وجود ندارد)،

خود را می‌کشد. جمهوری اسلامی تلاش می‌کند این رفتار را شخصی و فردی جلوه دهد تا از زیر مسئولیت عوامل محرک اجتماعی آن شانه خالی کند. به مردم قبولانده شده که شرایط فعلی، تنها راه زندگی کردن است، که تحمل تحقیر و توهین و فشار، کاملاً طبیعی است، که اگر این شرایط را نمی‌خواهی پس بمیر، که راهی برای تغییر شرایط وجود ندارد. شنیدن این حرف‌ها از دهان کسانی که به‌بهای مرگ و نابودی توده‌های مردم، سرپا هستند عجیب نیست؛ اما دروغی بیش نیست.

واقعیت این است که این شرایط را می‌توان و باید تغییر داد و لازم‌هاش داشتن درکی درست از ماهیت اوضاع، علل، ریشه‌ها و اتحاد و همبستگی در مبارزه علیه نظام باعث‌وبانی چنین فجایعی است. مردم به‌دنبال مرگ نیستند بلکه شرایطی که آن‌ها را محاصره کرده است، آن‌ها را به‌سوی خودکشی سوق می‌دهد. مردم خودکشی می‌کنند اما در واقع، جامعه و مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم، آن‌ها را می‌کشد. باید نشان داد که زندگی، ارزش دارد. باید به ریشه‌ی شرایط موجود زد و آن‌ها را میراند. باید ضرورت ایجاد تغییر را دید و به دیگران هم نشان داد. در جامعه‌ای که امید وجود داشته باشد، زندگی ارزشمند است.

ایران اسلامی سومین کشور جهان در رتبه‌بندی خودکشی زنان است. گزارش‌ها در خصوص خشونت علیه زنان نشان می‌دهد که خودکشی زنان در استان‌های کهگیلویه و بویراحمد، کردستان و کرمانشاه بالاتر از آمار خودکشی کشوری است. استان ایلام دارای رتبه‌ی اول خودکشی کشور است. تعداد زیادی از خودکشی‌های این استان، مربوط به زنان و از طریق خودسوزی است. «زنان خودسوخته» کتابی است از پروین بختیارنژاد که در سال ۱۳۸۲ در تهران چاپ شد. نویسنده‌ی این کتاب در مورد آمار خودسوزی زنان در استان‌های مختلف ایران می‌گوید: «در حال حاضر ایلام، لرستان، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و خوزستان بالاترین آمار را دارند.» همچنین در مورد علت بالا بودن میزان خودکشی در این استان‌ها، معتقد است که: «بالارفتن سطح آگاهی زنان و اطلاع از این‌که چه حقوقی از آنان سلب شده است، نقش دارد. در مقابل، استیصال در تغییر وضع موجود باعث می‌شود احساس کنند به بن‌بست رسیده‌اند و توانایی هیچ کاری را ندارند و به همین دلیل، دست به خودکشی می‌زنند.»

عوامل مختلفی در این روند، نقش دارند. خشونت‌های خانوادگی و اجتماعی، اختلافات زناشویی، ازدواج‌های تحمیلی، تهمت‌های جنسی، فقر، وجود حق و حس مالکیت بر زن، نداشتن حق انتخاب و... مهم‌ترین دشمن زندگی زنان

ایران، مذهب و قدرت سیاسی حامی آن از یک‌سو و سنت‌های جامعه‌ی مرد سالار ازسوی‌دیگر است. قوانین مذهبی به زنان اجازه نمی‌دهد که مشکلاتشان را حل کنند. طلاق، پذیرفته شده نیست. در برخی استان‌ها حق بیرون رفتن بدون حضور یک مرد از خانواده، به‌ندرت وجود دارد. ازدواج کردن و مادر شدن، تنها هدف وجود زن قلمداد می‌شود. شوهر، تحمیل می‌شود. عروس خانواده به‌عنوان دشمن، قلمداد می‌شود. آموزه‌ی اصلی چنین شرایطی برای یک زن این است: اختیار دست خودت نیست. خودکشی (خودسوزی)، شدیدترین اعتراض زن به تمام مناسباتی است که او را در تنگنا قرار داده است.

این‌که خودکشی از امری در پستوی خانه درآمده و به‌ملاّ عام کشیده شده است، یک سیمای اعتراضی منفی به شهر بخشیده است. این‌گونه خودکشی دارای مفهوم و پیام است. جلوی چشم همه، خود را کشتن یعنی اعتراض به شرایطی که او را به این‌جا کشانده، یعنی پرسیدن این‌که چرا باید این‌گونه باشد؟

در آخرین یادداشت‌ها یا حرف‌های افرادی که خودکشی می‌کنند، معمولاً یک مفهوم مشترک وجود دارد: رها شدن از این زندگی کوفتی! اما، زندگی کوفت نیست؛ چاشنی کوفت را مناسبات طبقاتی استثمارگرانه، روابط شکل‌گرفته در چهارچوب آن، مناسبات قدرت، مناسبات اجتماعی و مذهب و سنت عقب‌مانده به زندگی اضافه می‌کنند.

درست است، باید رها شد. باید به فکر رهایی بود، اما رهایی از قیدوبندها و شرایطی که زیستن را تحمل‌ناپذیر کرده است. رها شدن از سیستمی که جان انسان‌ها برایش ارزش ندارد. رها شدن از قدرت‌سیاسی‌ای که به‌راحتی با گفتن (پرونده، مختومه شد)، صورت‌مسأله را پاک می‌کند. خیر، تازمانی که جمهور اسلامی با ستم، استثمار، زن‌ستیزی، دین و... پابرجاست، پرونده مختومه نیست. ■

ستاره مه‌ری

آتش

نگاهی به فیلم ۹۹ خانه

ریاست جمهوری شده‌اند. آنان «روپای آمریکایی» خود را لگدمال شده می‌بینند و امیدوارند دانالد ترامپ فاشیست، آن روپا را به ایشان بازگرداند. روپایی که تحقق آن وابسته به جنایت‌های بی‌شمار سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا بوده است و اگر قرار است دوباره بازگردد، این‌ها باید هم‌دست جنایت‌های سیستم در داخل آمریکا و در سطح دنیا شوند.

اما دنیس فیلم ۹۹ خانه، این راه را نمی‌رود. پیام انتهای فیلم قوی است. فیلم خوب و به‌موقعی است. باید به رامین بحرانی و امیر نادری آفرین گفت. ■

شروین کمالی

یادداشت

۱-Push Cart Man Goodbye Solo

۲- بی بی سی در نقد فیلم ۹۹ خانه نوشت: «هرچند نتیجه‌گیری فیلم ۹۹ خانه، مایوس‌کننده است، ولی صحنه‌های شروع فیلم نفس‌گیر است و یک درام هوشمند و نیرومند محسوب می‌شود که بی‌تردید در کنار فیلم دو روز، یک شب (Two Days and One Night) به‌عنوان فیلمی درباره‌ی آسیبی که بحران اقتصادی به انسان‌ها وارد می‌کند، به‌یاد خواهد ماند»

آتش، مخالف بی‌چون و چرای دنیای وارونه‌ی سرمایه‌داری است با همه‌ی رنج و جنون و زشتی‌هایش از اشغالگری امپریالیستی و جنگ‌های ناعادلانه گرفته تا بنیادگرایی مذهبی و نژادپرستی از نابودی محیط زیست گرفته تا تجارت سکس و کار کودکان. این نشریه وقایع و تحولات مهم بین‌المللی، موقعیت جنبش‌ها و انقلابات مردمی، جنگ‌ها و مداخلات امپریالیستی، علل و نتایج بحران‌ها را بررسی می‌کند.



99 Homes Ramin Bahrani

۹۹ خانه نام فیلمی، است ساخته‌ی رامین بحرانی. او ساکن نیویورک و ایرانی‌تبار است. از وی به‌عنوان «ستاره‌ی نوظهور سینمای آمریکا» سخن می‌رود. رامین، رئالیستی می‌سازد و شخصیت‌های داستانی‌اش را از میان قشرهای محروم جامعه‌ی آمریکا، از جمله مهاجرین، انتخاب می‌کند. آن‌ها بی‌عدالتی و زورگویی نظام سرمایه‌داری را به‌طور گوناگون، تجربه می‌کنند. فیلم‌های دیگرش مانند گاریچی و خداحافظ سولو (۱) نیز همین‌طور هستند. رامین، دوست نزدیک امیر نادری و تحت تأثیر سینمای او است. آن دو، فیلم‌نامه‌ی ۹۹ خانه را به‌طور مشترک نوشته‌اند.

پس‌زمینه‌ی ۹۹ خانه، بحران بزرگ املاک رهنی سال ۲۰۰۸ در آمریکا است. چکاننده‌ی این بحران، بانک‌داران و دلالان مالی بودند که به‌خاطر سودآوری هرچه‌بیشتر، شمار وسیعی از مردم طبقات پایین را به‌دام بازی‌های مالی خود کشیدند و با وعده‌ی «صاحب‌خانه» کردنشان به آنان وام‌های مسکن ارزان دادند. هنگامی‌که بحران از راه رسید، بهای بحران را همین صاحب‌خانه‌های جدید پرداختند. میلیون‌ها نفر به‌خاطر عقب افتادن از موعد بازپرداخت اقساط، خانه‌هایشان را به بانک‌ها باختند و بی‌خانمان شدند.

سکانس شروع فیلم، صحنه‌ی خودکشی یکی از این قربانیان در دستشویی خانه‌اش در شهر اورلاندو در ایالت فلوریدا است. او با شنیدن خبر تخلیه، دست به خودکشی زده‌است. مأمور تخلیه (ریک کارور با بازیگری مایکل شانون) را می‌بینیم که سیگار الکترونیکی‌اش را می‌مکد و باعصابیت به این صحنه نگاه می‌کند چون این واقعه،

برنامه‌ی تخلیه‌ی خانه را عقب می‌اندازد. سپس فیلم، حول دنیس (با بازی اندرو گارفیلد) گشوده می‌شود.

دنیس، کارگر ساختمانی جوانی است که با پسر و مادرش زندگی می‌کند. پس از سال‌ها کار، خانه‌ای در فلوریدا می‌خرد. او هم مانند بسیاری از همسایه‌هایش نمی‌تواند قسط خانه‌اش را به‌موقع به بانک که خانه در گروهی آن است پرداخت کند. اینجا است که با کارور آشنا می‌شود. کارور، مأمور املاک و نماینده‌ی بانک برای تخلیه‌ی خانه و مصادره‌ی آن است. کارش این است که با حکم تخلیه به خانه‌ها وارد می‌شود، ساکنان و وسایل آن‌ها را با بی‌رحمی بیرون ریخته و خانه را مهروموم می‌کند. پلیس نیز او را در این کار همراهی می‌کند. در خانه‌ها را می‌زند. ساکنان خانه، بی‌خبر از همه‌جا در باز می‌کنند و با مأمور، پلیس و حکم تخلیه روبه‌رو می‌شوند: «دو دقیقه وقت دارید! وسایل باارزش‌تان مثل پول یا دسته‌چک یا جواهرات را بردارید و از این خانه، خارج شوید». التماس و زاری، شروع می‌شود. اما اثری بر این مأمور بی‌رحم و نمایندگان قانون ندارد. او واقعا، تجسم سرمایه‌داری است! مهم نیست که خودش نیز زمانی کارگر بود. وارد این راه شد و طبقه‌اش تغییر کرد. از همین راه، ثروتمند و صاحب خانه‌ای بسیار گران‌قیمت شد. کارگرانش در این کار، کسانی هستند که قبلاً خانه‌هایشان را به‌همین‌طریق از دست داده‌اند. اما اکنون در ازای مزدی که کارور جلویانش پرتاب می‌کند، بابی‌رحمی خانه‌های مردم را تخلیه می‌کنند.

بحران مسکن که از سال ۲۰۰۸ آغاز شد، سیلی سختی به قشرهای متوسط جامعه‌ی آمریکا بود. عده‌ی زیادی از آنان را بیدار کرد تا واقعیت‌های سرمایه‌داری را ببینند. هنگامی‌که از «قشرهای متوسط» صحبت می‌کنیم، شامل کارگران سفید نیز هست و دنیس یکی از آن‌ها است. این قشر از کارگران تا سی سال پیش، از شغل باثبات و دائمی و آینده‌ای که شامل صاحب‌خانه شدن نیز بود، برخوردار بودند. در آمریکای امروز از این خبرها نیست. بسیاری از این قشر، اکنون خود را هم‌رده‌ی کارگران رنگین‌پوست و لاتین می‌یابند. شمار زیادی از آنان به‌جای این‌که خشم خود را متوجه نظام سرمایه‌داری کنند، «دیگران» (مهاجرین و سیاهان و لاتین‌ها) را مقصر می‌دانند. تبارز این بی‌راهه رفتن و عواقب آن را می‌توانیم این روزها در مسابقه‌ی انتخاباتی آمریکا ببینیم. بسیاری از این‌ها حامی دانالد ترامپ کاندیدای جمهوری‌خواه ریاست جمهوری شده‌اند. آنان

وقتی نوبت به دنیس می‌رسد، کارور به او پیشنهاد می‌دهد که در ازای پس گرفتن خانه‌اش همدست او شود تا با هم برای گرفتن حکم تخلیه‌ی خانه‌ها از دادگاه سندسازی کنند. زیرا هر چه شمار قربانیان بیشتر شود ثروت او نیز بیشتر می‌شود. دنیس، وارد این معامله شده و

مکس شروع فیلم، صحنه‌ی خودکشی یکی از این قربانیان در دستشویی خانه‌اش در شهر اورلاندو در ایالت فلوریدا است. او با شنیدن خبر تخلیه، دست به خودکشی زده‌است. مأمور تخلیه (ریک کارور با بازیگری مایکل شانون) را می‌بینیم که سیگار الکترونیکی‌اش را می‌مکد و باعصابیت به این صحنه نگاه می‌کند چون این واقعه،

یاوه های سپاه قدس در مورد جهش بزرگ به پیش و مائوتسه دون

سایت مشرق نیوز وابسته به سپاه قدس در سریال به اصطلاح «تاریخی» خود به «تاریخ انقلابها» می پردازد و می گوید، هدف از این مقالات، اثبات «ماندگاری انقلاب اسلامی» در مقایسه با دیگر انقلابها است. در این راستا، اخیراً مشرق نیوز مقاله ای مملو از جعل و دروغ علیه چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) و رهبری مائوتسه دون نوشته است. تمرکز آن، حمله به جنبش جهش بزرگ به پیش در چین سوسیالیستی است. مشرق نیوز از آن با عنوان «فاجعه ای انسانی جهش بزرگ به پیش» نام می برد. (۱)

قبلا در همین ستون در مورد **جهش بزرگ به پیش** نوشته ایم (آتش شماره ۲۷) اما افشای مرتجعین به ویژه دروغ پردازی هایشان علیه کمونیسم و انقلاب های کمونیستی، وظیفه ای تعطیل ناپذیر در مبارزه ی طبقاتی است. تهاجم بی وقفه به کمونیسم و تاریخ آن، برای نگهبانان جمهوری اسلامی و به طور کلی برای بورژوازی بین المللی، نه یک وظیفه ی «مقدس» و غذای روح بلکه بخشی لاینفک از جنگ آن ها برای حفاظت از نظام ستم و استثمار طبقاتی شان است. علت این امر، ساده است: سوسیالیسم و در نهایت کمونیسم، تنها بدیل واقعی در مقابل نظام سرمایه داری است. هر چند آنان چنین واقعیتی را انکار می کنند اما فارغ از هر ذهنیت و باوری که دارند، فشار این واقعیت عینی را بر خود حس می کنند. در نتیجه، خود را ملزم به مقابله با آن می بینند حتی در شرایطی که به قول خودشان «کمونیسم مرده است».

اما افسوس که در وارونه و تحریف کردن تاریخ کمونیسم مرتجعین هاری چون سپاه پاسداران و نیروهای امنیتی و ایدئولوژی سازان جمهوری اسلامی تنها نیستند. شمار کثیری از روشنفکران مخالف جمهوری اسلامی که خود قربانیان سانسور فکری و فرهنگی و سرکوب سیاسی جمهوری اسلامی هستند با این آوای ارتجاعی ضد مردمی همراهی می کنند. فعال بودن ارگان های تبلیغاتی جمهوری اسلامی در این عرصه، باید بیدارباشی برای آنان باشد تا به جای سکوت یا هم آوایی با این جاعلین تاریخ، نقشی مترقی در کشف تاریخ واقعی

کمونیسم بازی کنند و با شجاعت آن را بازگویی کنند. به جای غرق شدن در میلیون ها ورق پاره ی ضد کمونیستی که با پشتوانه ی نظام سرمایه داری جهانی علیه تاریخ سوسیالیسم به ویژه چین سوسیالیستی تولید می شود، به واقعیت ها که در کتب و پژوهش های بسیاری از گذشته تا کنون مستند و تحلیل شده اند رجوع کنند. به ویژه به سایت Thisiscommunism.org و آثار پژوهشگر بی همتای تاریخ کمونیسم ریموند لوتا.

حال به ادعاهای پوچ مشرق نیوز بپردازیم.
جعل آمار

طبق ادعای مشرق نیوز، «حدود ۴۰ میلیون چینی در سال های قحطی، جان خود را از دست دادند». ببینیم این آمار چهل میلیونی از کجا آمده است؟ ریموند لوتا، در این باره می گوید: «در مورد مرگومیر دوران جهش بزرگ به پیش یک ماشین آمار سازی، راه افتاده است. همه ی این ها متکی بر داده های غیر قابل اتکاء و انواع دستکاری های آماری است. بخش بزرگی از تخمین های مرگومیر، این طور به دست آمده است که میزان واقعی جمعیت را از میزانی که به نظر آن ها رشد عادی جمعیت است، کم کرده اند و مابه التفاوت را به عنوان «مرگومیر» ثبت کرده اند.» (۲) یعنی، هر کس را که متولد نشده است، به حساب «قربانیان مائو» گذاشته اند. آیا تبهکاری آماری از این بالاتر؟

ریموند لوتا، فاکت دیگری را هم به میان می آورد که رسوایی این «آمارگیران» را بیشتر می کند: این ارقام برای اولین بار، توسط **دین سیائو پین** انتشار یافت. او ضد مائو بود و کودتای ضد انقلابی ۱۹۷۶ و سرنگونی دولت سوسیالیستی در چین و سپس فرایند احیای سرمایه داری را رهبری کرد. بخشی از فرایند احیای سرمایه داری، کارزار از بین بردن کمون های کشاورزی و زراعت کلکتیو بود که در اوایل دهه ی ۱۹۸۰ توسط وی رهبری می شد و این آمار سازی ها، بخشی از سیاست رسمی او برای بی اعتبار کردن کشاورزی کلکتیو بود.

«جنون بلند پروازی مائو» یا جنون استثمار

مشرق نیوز با استدلال هایی که از وزارت امور خارجه ی آمریکا و «توده ای» های طرفدار کاپیتالیسم روسی و قلم به مزدان بورژوازی حاکم در چین به عاریت گرفته است، می گوید: «تصویرات مائو در این برنامه بسیار آرمانی بود و جهش در تولید همزمان کشاورزی و صنعتی، برای کشوری که تازه در مسیر صنعتی شدن افتاده بود، چیزی جز یک **جنون بلند پروازانه** نمی توانست باشد. به واقع او قصد داشت ماموریتی دست کم نیم قرن را در یکی دو دهه به سرانجام برساند.»

مغز کبک زده ی این مرتجعین اسلامی، گنجایش درک این واقعیت تاریخی را (با وجود آن که فقط چهل سال از آن می گذرد و کل جهان، آن را تجربه و ثبت کرد) ندارد که چین کمونیست تحت رهبری مائوتسه دون، «در یکی دو دهه» کارهایی را کردند که انقلاب های بورژوایی در اروپا در چند صد سال انجام دادند. با منطق این اسلام گرایان جور در نمی آید که چین کمونیست می توانست در فاصله ی کوتاه بیست سال پس از کسب قدرت سیاسی و استقرار دولت سوسیالیستی، جمعیت ۷۰۰ میلیون نفری خود را سیر کند و امنیت غذایی آنان را تأمین کند؛ توانست بعد از قرن ها بر سیکل های نابود کننده ی قحطی و فقر غلبه کند و به نوعی از کشاورزی دست یابد که در خدمت سرمایه داری جهانی نباشد و همه ی این ها را با سرنگونی مالکیت خصوصی و استثمار به دست آورده باشد.

این دستاورد تاریخی، کاملاً مرتبط با جهش بزرگ به پیش بود؛ کاملاً مرتبط با استقرار و گسترش روابط تولیدی سوسیالیستی و سازمان اجتماعی کمونی در روستاهای چین و کار براساس سعادت عمومی بود. جهش بزرگ به پیش، جهشی بزرگ در انقلابی کردن روابط تولیدی و اجتماعی و سرنگونی هر چه بیشتر افکار کهنه و خرافی و قدر گراییانه بود. بسیج کلکتیو مردم برای ساختن شبکه های آبیاری و امور مربوط به مهار سیل، کشت و بهبود شرایط زمین، احاطه بر فنون نوین کشاورزی و ایجاد صنایع کوچک در

مناطق روستایی بر اساس انقلابی کردن روابط تولیدی و اجتماعی و افکار مردم ممکن شد.

مطمئناً، مائوتسه دون **بلند پروازی** داشت اما این بلند پروازی برای تولید فولاد نبود، بلکه در نهایت برای رهایی بشریت از یوغ سرمایه داری و نظام طبقاتی بود و آن را در چین مدل سازی می کرد. هدف مشخص از جهش بزرگ به پیش، آفریدن یک اقتصاد سوسیالیستی براساس مالکیت اجتماعی و تعاون اجتماعی بود. یعنی، اقتصادی که مشخصات زیر را داشت:

- نیازهای مادی و اجتماعی چند صد میلیون اهالی چین را بر آورده کند، بدون آن که بر استثمار تکیه داشته باشد.

- به سرعت، مشکلات تاریخی چین را مانند گرسنگی وسیع، سوء تغذیه و قحطی مکرر حل کند.

- به جای مکیدن منابع از روستا، روابط همکاری و تعاون متقابل میان صنعت و کشاورزی را به وجود آورده و تقویت کند.

- شکاف تاریخی میان شهر و روستا و نابرابری های منطقه ای را کم کرده و در نهایت از بین ببرد.

- در تولید بر دانش و مهارت جمعی تکیه کند.

- بتواند در مقابل تحریم های بین المللی و حمله ی نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی ایستادگی کند.

این ها کارهایی است که به اصطلاح، «انقلاب اسلامی» هرگز نتوانست انجام دهد به یک علت ساده که نه یک «انقلاب» بلکه یک «ضد انقلاب» کریه بود. این «انقلاب اسلامی» حرکتی بود علیه تغییر انقلابی و رادیکال روابط استثمارگرانه و ستم گرانه ی اقتصادی و افکار کهنه و پوسیده ی سنتی. یعنی جهشی بزرگ بود به عقب! بنابراین، مقایسه ی میان انقلاب های گوناگون نیست بلکه مقایسه ی میان انقلاب است و ضد انقلاب.

فرآیند پیچیده ی ساختن اقتصاد سوسیالیستی

فرا تر از جواب دادن به جعل سازی های مرتجعینی مانند مشرق نیوز، خود کمونیست ها باید تجربه ی بزرگ چین

ادامه در صفحه بعد

گرفتار سیل و یا خشکسالی شدند و این امر باعث افت شدید در تولیدات مواد غذایی شد. در همان زمان، با احیای سرمایه‌داری در شوروی، این کشور از یک متحد و حامی چین سوسیالیستی تبدیل به دشمنی سرسخت شده بود. در جنبش کمونیستی بین‌المللی، انشعاب شده بود و مائوتسه دون ماهیت شوروی را برای کمونیست‌های جهان افشاء کرده بود. شوروی‌ها، با بیرون کشیدن مشاوران و متخصصان، قطع کمک‌ها و خارج کردن طرح‌ها و نقشه‌های مجتمع‌های تکمیل‌نشده‌ی صنعتی از چین، انتقام گرفتند.

اما برخی اشتباهات سیاسی هم از جانب مائو و انقلابیون مائوتیست، سرزد. به‌طورمثال، در بسیاری از نواحی روستایی، میزان زیادی از زمان کار دهقانان، صرف پروژه‌های غیرکشاورزی شد. این امر به تولید مواد خوراکی لطمه زد.

باین‌اوصاف، رهبری با اتخاذ اقدامات اضطراری به حل مسئله شروع کرد. سال ۱۹۶۱، اوضاع روبه بهبود گذاشت و کشاورزی چین هر ساله، رونق کشت و افزایش تولید را تجربه کرد.

مشکل بورژوازی (چه از نوع فاشیست مسیحی آمریکایی یا شیعه‌ی اثنی عشری جمهوری اسلامی یا امپریالیست‌های دموکرات) این نیست که چرا در جریان جهش بزرگ به‌پیش، مردم جان خود را از دست دادند چون که جان انسان‌ها برای آن‌ها پشیزی ارزش ندارد. آن‌ها این واقعیت را هر روز با قتل عام‌هایشان، با جنگ‌های کثیف‌شان، با عملکرد اقتصادی نظام‌شان، ثابت می‌کنند. مشکل آن‌ها این است که جهش بزرگ به‌پیش، روابط و سازمان اجتماعی کمونی، سازمان اجتماعی تعاون سوسیالیستی را در روستاهای چین برقرار کرد. در میان صدها میلیون دهقان، به‌جای مالکیت خصوصی، مالکیت اجتماعی و به‌جای رقابت، ارزش‌های تعاون و به‌جای تمایزات اقتصادی و اجتماعی، تساوی‌گری و همبستگی میان آنان را رواج داد و تقویت کرد؛ درهم شکستن هرچه بیشتر زنجیرهای سنت و ستم بر زنان، توسط مردان را رواج داد. زنان کمون‌های کشاورزی، هنگامی‌که عادت ماهانه بودند دگمه‌ای سرخ بر سینه می‌زدند تا همه بدانند در آن هفته باید کارهای سبک‌تری انجام دهند و در نتیجه‌ی کار کمتر و سبک‌تر، چیزی از امتیاز کاری‌شان کم نمی‌شد. واضح است که این نوع روابط و ارزش‌ها در مغز کوچک و حقیر این اسلام‌گرایان نمی‌گنجد و از هر چیزی که ورای نظام اجتماعی منسوخ‌شان باشد، وحشت می‌کنند. ■

«آتش»

۱- لینک مقاله مشرق‌نیوز ۲۱ بهمن ۱۳۹۴-2 http://goo.gl/GP3py2

و صنعت و میان کارگر و دهقان بازتاب می‌یابد از سیاست‌های مهم ساختمان سوسیالیسم در چین سوسیالیستی بود. پس از پیروزی انقلاب و در چارچوب جامعه‌ی سوسیالیستی، به شکاف میان شهر و روستا و شکاف میان زن و مرد، به‌عنوان یکی از «تضادهای حل‌نشده» نگریسته می‌شد که می‌تواند محرک پیشبرد انقلاب سوسیالیستی و تعمیق ساختمان سوسیالیسم شود. هر دوی این‌ها در پیش‌برد جهش بزرگ به‌پیش نقش بازی کردند.

در جهش بزرگ به‌پیش، صنایع کوچک در روستا ریشه دواندند؛ دهقانان در به‌کار بردن تکنولوژی مهارت یافتند؛ دانش علمی، رواج یافت. در مقایسه با جابه‌جایی اهالی روستا و مهاجرت‌های بزرگ به شهرها که در کشورهای جهان سوم تحت سلطه‌ی امپریالیسم در جریان است، رویکرد جهش بزرگ به‌پیش واقعاً یک بدیل رهایی‌بخش بود.

کمون‌ها، فقط فعالیت اقتصادی را دربر نمی‌گرفتند؛ بلکه توده‌های عضو کمون، فعالیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، میلیشیا (تشکل نظامی توده‌ها) و فعالیت اداری را به‌صورت ترکیبی جلو می‌بردند. کمون‌ها، واحدهای اعمال قدرت توده‌های کارگر و دهقان، تحت رهبری حزب بودند. مردم برای آبادی اراضی، درختکاری و راهسازی، فعالیت می‌کردند. آنان طرح‌های آبرسانی و پروژه‌های گوناگون مهار سیل را برای محافظت خود از بلا یا به‌پیش می‌بردند. نحوه‌ی استفاده از تراکتور و ماشین‌آلات، بسیار منطقی‌تر شد تا بتوانند نیازهای تولید مواد خوراکی را رفع کنند. علتش این بود که حالا دیگر مالکیت دسته‌جمعی بر زمین‌ها برقرار شده بود. صنایع کوچک نیز در مناطق روستایی به راه افتاد. دهقانان به‌فراگیری فناوری پرداختند. شناخت علمی، اشاعه پیدا کرد و این امکان به‌وجود آمد که ابداعات به‌شيوه‌ی کاملاً نوین، سامان یابد و مشکلات در سطوح محلی حل شود.

مرگ‌ومیر در نتیجه‌ی قحطی بود اما قحطی در نتیجه‌ی جهش بزرگ نبود!

چین در فاصله ۱۹۵۹-۱۹۶۰ با بحران بزرگ مواد غذایی روبه‌رو شد. جمعیت روستایی چین در آن زمان نزدیک به ۵۰۰ میلیون نفر بود. قحطی شد و عده‌ی زیادی از روستاییان، جان خود را از دست دادند. اما اولاً، آمار واقعی این آسیب‌ها تا به‌گشاده‌دست‌ترین تخمین‌ها به یک میلیون هم نرسید، چه برسد به ۴۰ میلیون! زیرا با اقدامات اضطراری، جلوی آن سد شد. باین‌اوصاف برای چین سوسیالیستی یک مصیبت بزرگ بود. ثانیاً، علت قحطی و فشارهای ناشی از آن، جهش بزرگ به‌پیش و سیاست‌های مائو نبود بلکه علل دیگری داشت. در سال ۱۹۵۹ چین، بدترین آب‌وهوای یک قرن گذشته‌اش را تجربه کرد، به‌طوری‌که بیش از نیمی از اراضی کشاورزی کشور

دهقانان، تعاونی‌های خود را ادغام کردند و شکل نوینی آفریدند: یک شکل اقتصادی و سیاسی نوین که از طریق آن ده‌ها هزار تن زندگی اجتماعی مشترکی ایجاد می‌کردند. مائو به این مناطق سفر کرد و بعداً برای تشریح این تحولات از کلمه‌ی کمون استفاده کرد، زیرا این‌ها دیگر تعاونی نبودند.

کمون‌ها، نیروی کار ذخیره‌ی بسیار زیاد چین را بسیج و سازماندهی کردند. در نتیجه، توانستند کارهایی مانند آبیاری و کنترل سیل، راهسازی، احیای جنگل‌ها، احیای خاک و دیگر پروژه‌ها را در مقیاس‌های بزرگ، برنامه‌ریزی و عملی کنند و کارخانه‌های کود شیمیایی و سیمان و کارخانه‌های کوچک تولید برق بسازند. کمون‌ها برای تیم‌های متخصصین و دهقانان، فضای آزمایشگاهی به‌وجود آوردند تا بتوانند درگیر زراعت علمی و زمین‌شناسی و هواشناسی شوند.

با ایجاد کمون‌ها، یک ضربه‌ی کاری دیگر بر موقعیت نابرابر زنان با مردان خورد. علیه عادت‌ها و ارزش‌ها و افکار کهنه که هنوز جان‌سختی می‌کردند، مبارزه‌ی فکری راه افتاد. برچیدن بقایای قراردادهای و سنت‌های اجتماعی فئودالی مانند ازدواج قراردادی و کنار گذاشتن زنان از برخی فعالیت‌های تولیدی در دستور کار کمون‌ها قرار گرفت که با وجود گذشت هشت سال از انقلاب، جان‌سختی می‌کردند. زنان در سطوح مختلف وارد فعالیت‌های کارخانه‌های جدید و در پروژه‌های آبیاری مانند پروژه‌ی آبیاری مشهور به کانال پرچم سرخ. کمون‌ها برای تأمین نیازهای اجتماعی، راه‌حل‌های جمعی پیش گذاشتند. به‌طورمثال، سالن‌های غذاخوری عمومی، مهد کودک و تعاونی تعمیرات خانگی ایجاد کردند. آموزش و بهداشت کیفیتاً ارتقاء یافت.

کم کردن و در نهایت از بین بردن شکاف تاریخی میان شهر و روستا در مرکز اهداف جهش بزرگ به‌پیش بود. این مسئله، اهمیت بسیار زیادی در مقابله با آثار برجای‌مانده از دوران سرمایه‌داری و تعمیق ساختمان سوسیالیسم داشت؛ زیرا در نظام سرمایه‌داری، توسعه‌ی سرمایه‌داری و صنعتی شدن شهرها به‌قیمت فقیرتر شدن روستاها انجام می‌شود. به‌طورمثال، کشاورزان، کالاهای کشاورزی را به قیمت‌های پایین می‌فروشدند و کالاهای صنعتی را به قیمت‌های بالاتر می‌خرند. این روابط نابرابر، بسیاری از کشاورزان-دهقانان جهان سوم را به ترک روستاها و سرازیر شدن به زاغه‌ها و آلونک‌های شهری وادار می‌کند. بنابراین، کم کردن و از بین بردن شکاف میان شهر و روستا که در شکاف میان کشاورزی

یاهوهای سپاه قدس ...

سوسیالیستی را در زمینه‌ی نابود کردن اقتصاد فئودالی و سرمایه‌داری و ساختن اقتصاد سوسیالیستی بررسی کنند و از آن بیاموزند؛ نه فقط از دستاوردهایش که جنبه‌ی عمده و از اشتباهاتش که جنبه‌ی مغلوب و درجه دوم را تشکیل می‌دادند بلکه و مهم‌تر از آن از پیچیدگی‌های این فرآیند که دارای لایه‌ها و جوانبِ بهم‌کنش‌کننده‌ی متفاوت بود.

ریموند لوتا در کتاب «تاریخ واقعی کمونیسم» (در فصل ۹)، جهش بزرگ به‌پیش را مفصلاً تشریح می‌کند که در این‌جا با استفاده از آن، نکاتی را برجسته می‌کنیم.

پیش‌زمینه‌ی جهش بزرگ به‌پیش: در آغاز انقلاب و پس از پایان «انقلاب ارضی» که مالکیت فئودالی را در روستاهای چین از بین برد، دهقانان با حمایت حزب کمونیست، دست به تشکیل تیم‌های کمک متقابل زدند. اعضای تیم‌ها در زمینه‌ی کاشت‌وبرداشت به‌یکدیگر کمک می‌کردند. پس از آن، شکل این هم‌پاری ارتقاء یافت و تعاونی‌ها تشکیل شدند. این «تعاون» هنوز در چارچوب مالکیت خصوصی دهقانان بر زمین و ابزار تولید خودشان بود و هر چند جمعی کار می‌کردند اما محصول زراعت را به نسبت زمین، ابزار و حیوان و کاری که هر خانواده در اختیار تعاونی قرار داده بود، تقسیم می‌کردند. در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ «جنبش سوسیالیستی کردن در روستاهای چین» به راه افتاد. دهقانان تشویق می‌شدند که وارد تعاونی‌های سطح بالا شوند. بسیاری از دهقانان، حاضر به این کار نبودند اما این جنبش توده‌ای پا گرفت. مرحله‌ای رسید که دهقانان برای پیوستن به تعاونی‌ها در لیست انتظار نامنویسی می‌کردند و منتظر ورود به تعاونی‌ها می‌شدند. بسیاری از دهقانان دست از قطعه زمین‌های منفرد خود کشیده، زمین و کارشان را یک‌کاسه کردند تا چهره‌ی زمین را دگرگون کنند. این امر به دهقانان امکان داد که بتوانند از تراکتور و ماشین‌آلات دیگر استفاده کنند، در حالی‌که تا آن زمان فقط می‌توانستند از شخم آهنی استفاده کنند. این چارچوبه‌ی وقوع جهش بزرگ به‌پیش بود.

مسئله‌ی مرکزی جهش بزرگ به‌پیش: جهش بزرگ به‌پیش صرفاً یک اقدام اداری نبود بلکه یک جنبش توده‌ای بود که در سال ۱۹۵۸-۱۹۵۹ در روستاهای چین به‌راه افتاد. مسئله‌ی مرکزی آن، ایجاد کمون‌های روستایی بود.

کمون‌ها، به‌طور خودبه‌خودی شروع شدند. در سال ۱۹۵۷ در استان هونان، تعاونی‌های دهقانی، نیروهای خود را با تعاونی‌های همسایه، یکی کرده و یک پروژه عظیم انتقال آب از این‌سوی کوهستان به آن‌سوی آن جهت آبیاری دشت‌های خشک راه‌اندازی کردند.

گزارش ارسالی



روز یکشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۹۵ «ستایش قریشی» دختر شش ساله‌ی افغانستانی در محله‌ی خیرآباد وراهین توسط نوجوان ۱۷ ساله‌ی ایرانی ربوده شد، مورد تجاوز قرار گرفت، با ضربات چاقو به قتل رسید و جسدش با اسید سوزانده شد.

فراخوان تجمعی جلوی سفارت افغانستان برای ابراز انزجار از این قتل فجیع در شبکه‌های اجتماعی قرار داده شده بود. با شنیدن خبر، خونم به جوش آمده بود. دوباره ستم جنسیتی، دوباره ستم ملی و... به محض دیدن این فراخوان، رهسپار محل گردهمایی شدم، در کوچه‌ای که به خیابان اصلی سفارت افغانستان منتهی می‌شد، خانم میانسانی را دیدم که با شاخه‌ای گل در دست از آن‌جا برمی‌گشت. می‌خواستم بگویم خانم شما گل آورده‌ای ولی من چیزی جز خشم نمی‌توانستم بیاورم. خشم از این سیستم مریض، خشم از تبعیض و ستم، خشم از فقر و بدبختی مردم، خشم از تبعیض جنسیتی و نژادی. خشمی که باید برافروخت و برافروزان تا بنیان تفکر ستایش‌کشی را به آتش کشید و از بین برد... خشم از حکومتی که دلایل اساسی وجودش، هر روز ستایش‌ها و فریادهای تازه می‌سازد. به نیش کوچه که رسیدم چند پسر جوان را دیدم که بر روی موتور و روی لبه‌ی جدول نشسته بودند. از آن‌ها پرسیدم سفارت افغانستان کجاست؟ در جواب شروع کردند به سین‌جیم کردن و پرسیدند سفارت افغانستان می‌خواهی

چه کار؟ من از پاسخ دادن به آن‌ها امتناع کردم و گفتم اصلاً آدرس نمی‌خواهم ولی آن‌ها دست‌بردار نبودند و از من خواستند که از همان راهی که آمده‌ام، برگردم و هنگامی که به آن‌ها بی‌اعتنایی کردم و گفتم به آن‌ها هیچ ربطی ندارد و راه رفتن در خیابان جرم نیست، گفتند که مأمور لباس شخصی هستند و من را داخل ونی که در چند قدمی‌شان پارک شده بود بردند و مدارکم را گرفتند. وقتی متوجه شدند که افغانستانی نیستم، یکی از آن‌ها مرا بیرون آورد و به سمت خیابان بهشتی برد و گفت که بروم و گرنه بازداشت می‌کند. یکی‌شان هم گفت که ببین کار ما شده دفاع از افغان‌ها! تقاطع پاکستان و بهشتی همان‌جایی بود که مردم را از جلوی سفارت رانده بودند و در آن جا جمع شده بودند. نیروی ضد شورش و لباس شخصی‌ها از پشت، مردم را هل می‌دادند و می‌گفتند که از این‌جا دور شوید. درهمین‌اتنا ناگهان دیدم بر فرق پسر جوانی که گویا مأمورین با او یکی‌به‌دو کرده بودند، باتومی فرود آمد و مردم دور او جمع شدند و کمک کردند تا حالش سر جای خود برگردد. جلودر، کوچه‌ی باریکی وجود داشت که دست‌فروش‌ها بساط پهن کرده بودند. ناگهان صدای جیغ و داد از آن کوچه توجه مرا جلب کرد. بانکجاوی، خودم را به داخل کوچه رساندم و مشاهده کردم نیروی ضد شورش با باتوم و لباس‌های ضد ضربه‌ی مجهز، به‌جان مردم افتاده‌اند و آن‌ها را می‌زنند. بساط سبزی فروش‌ها

پخش‌وپلا شده بود. چند دختر و زن میانسال را دیدم که خود را به‌همدیگر فشرده بودند و مأمورین به‌شدت آن‌ها را می‌زدند. خودم را وسط مهلکه انداختم بلکه دست از سر آن‌ها بردارند. مأمورین چند باتوم به ران و ساق پایم زدند و چهار نفر از آن‌ها مرا به داخل پارکینگ در همان حوالی بردند. در پارکینگ یک پسر جوان حدوداً ۲۰ ساله‌ی افغانستانی حضور داشت. آن‌جا چند نفر شلوار پارچه‌ای ریش‌دار آمدند و مدارکمان را بررسی کردند و با فحاشی و توهین ما را تهدید می‌کردند که شما را به‌جایی می‌بریم که عرب نی‌نیانداخته و آن‌قدر کتکتان می‌زنیم تا دیگر از این غلط‌ها نکنید. یکی دیگر می‌گفت که شما کجا بودید زمانی که افغان‌ها به دختران ایرانی تجاوز می‌کردند و به قتل می‌رساندند! اصل تجاوز به زن کاملاً برایشان پذیرفته شده است فقط انگار ناراحتند که چرا دست خودشان از این حق، کوتاه مانده است. این جمله و باور پشت آن، نشان می‌دهد که چگونه تبعیض جنسیتی و تبعیض نژادی درهم‌تنیده شده‌اند تا تور تجاوز و مرگ را به‌دور تن محکوم به ستم زن بپیچند. اما این محکومیت تن زن، فقط در ذهن و دنیای کثیف آن‌ها وجود دارد؛ آن‌هایی که دوامشان وابسته به بقای رژیم ضد زن اسلامی و تفکرات پوچ فاشیستی ضد توده‌ها است. حضور مردم در خیابان‌ها و بلند بودن صدای اعتراضشان علیه این جنایت، نشان می‌دهد که تلاش برای جلوگیری از گسترش آگاهی، جواب نمی‌دهد. بعد از حدود ۱ ساعت که ما را با دست‌های بسته در آن پارکینگ نگه داشتند، دو نفر موتور سوار آمدند و ما را سوار بر موتور کردند و به جایی همان حوالی بردند. ما را در محوطه‌ی ساختمان امنیت اخلاقی واقع در ورزا پیاده کردند، آن‌جا ایرانی‌ها را از افغانستانی‌ها جدا کردند و دو مرتبه مشخصات‌مان را پرسیدند و یادداشت کردند و سپس ما را به‌داخل ساختمان بردند و بعد از حدود ۳ ساعت استتطاق و گرفتن مشخصات و گرفتن عکس تمام‌رخ و نیم‌رخ با برگه‌های حاوی اسم و دیگر اطلاعات شخصی، ما را بیرون کردند. حوالی ساعت ۱۲ شب با لباس‌های پاره و خاکی و لنگ‌لنگان سوار تاکسی شدم و به خانه برگشتم.

قاتل اصلی ستایش و ستایش‌ها، نظام اسلامی است که مردسالاری و زن‌ستیزی را تولید و بازتولید می‌کند. تا زمانی که نظام اسلامی با نتایج تهوع‌آور حیاتش، پابرجاست، فاجعه‌ی ستایش و ستایش‌ها از عواقب آن خواهد بود. ■

ترجمه‌ای آزاد

در ستایش رفتار نقادانه

سروده

برتولت برشت

تا حرف نقد میاد وسط

ملت میگن با خودشون:

«چه فایده؟»

آخه میبین:

دولت به نقد راه نمیده

تو جاده.

بی فایده اما حس ترس و ضعفه،

سلاح نقد و ول نکن به لحظه!

دولت و

این جور میشه داغونش کرد!

مسیر رودخونه رو تو

عوض کن!

درختای میوه رو تو

هرس کن!

چیزی بلد هستی

به ما یاد بده!

بساط دولت‌ها رو

بر باد بده!

نقد به درد بخور میخوای؟

همینه.

هنر با دست پُر میخوای؟

همینه.

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com

weblog: n-atah.blogspot.com